

پاره‌ها و نکته‌ها



فصلنامه کارنامه متون ادبی دوره عراقی

سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹ هـ ش، صص. ۹۷-۹۹

دربارهٔ بی‌تی از گلستان سعدی (رابطهٔ صبر و حکمت)

وحید سبزیان پور*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی

در گلستان سعدی بی‌تی آمده که سعدی بین صبر و حکمت رابطه‌ای مستقیم دیده می‌گوید: هر کس صبر ندارد حکمت ندارد:

گنج صبر اختیار لقمان است هر که را صبر نیست حکمت نیست

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)

حسینعلی محفوظ^(۱) (۱۳۷۷: ۸۲) که تلاش بسیار کرده^(۲) تا وامداری سعدی را به ادب عربی اثبات کند، آیهٔ ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (لقمان: ۱۷) را به عنوان شاهی برای اقتباس سعدی از این آیه نقل کرده است. بدیهی است که در آیهٔ مذکور رابطه‌ای بین حکمت و صبر دیده نمی‌شود.

یوسفی با آنکه همهٔ شواهد محفوظ را در گلستان و بوستان نقل کرده^(۳)، شاید به این سبب که رابطهٔ منطقی بین بیت سعدی و آیهٔ قرآن ندیده، آن را نقل نکرده و سکوت اختیار کرده است. خزائلی نیز که اصرار بسیار دارد که برای مضامین گلستان شاهی از قرآن و حدیث و مثل عربی بیاورد در توضیح آن سخنی به میان نیاورده است.^(۴)

حال سؤال این است سعدی که خوشه‌چین فرهنگ و ادب اسلامی و ایرانی است این رابطه را از چه منبعی گرفته است؟ با تأمل در حکمت‌های منسوب به ایرانیان باستان در متون عربی می‌توان یقین کرد که سعدی این مضمون را از فرهنگ اجداد ایرانی خود گرفته است زیرا نقش عقل در شکیبایی و متانت، در حکمت‌های ایرانی بسیار پررنگ است، به این معنی که عاقلان به سبب خرد و عقلانیت از نعمت صبر برخوردارند:

۱- «قيل: ما تُوفِّرُ العَقلِ؟ قال: انوشروان) أن تطرحَ عنكَ وارذاتِ الهُمومِ بعزائمِ الصَّبْرِ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۵۲): (ترجمه: گفته شد: کمال عقل چیست؟ انوشروان گفت: این است که غم و اندوهی را که بر آدمی وارد می‌شود، با صبر فراوان از خود دور کنی.)

۲- «قال أردشيرُ لما كملَ ملكُهُ وأبَادَ أعداءَهُ: «إنَّهُ لَمْ يَحْكَمْ حَاكِمٌ عَلَى العُقُولِ كَالصَّبْرِ، وَلَمْ يَحْكَمْهَا مُحَكِّمٌ كَالتَّجْرِبَةِ.» (طروش، ۱۸۷۲: ۶۲): (ترجمه: زمانی که حکومت اردشیر کامل شد و دشمنانش را نابود کرد، گفت: چیزی مانند صبر، بر عقل‌ها حکومت نمی‌کند و چیزی مانند تجربه، عقل‌ها را محکم، نمی‌کند.)

۳- «كُتِبَ كَسْرِي إِلَى بُزْرَجْمَهَرِ وَهُوَ فِي الحَبْسِ: «كَانَ مِنْ ثَمَرَةِ عِلْمِكَ وَعَقْلِكَ أَنْ صِرْتَ أَهْلًا لِلْقَتْلِ» فَأَجَابَهُ: «أَمَّا إِنْ كَانَ مَعِيَ الجِدُّ كُنْتُ أُنْتَفِعُ بِثَمَرَةِ عَقْلِي فَالآنَ إِذْ لاجِدٌ مَعِيَ أُنْتَفِعُ بِثَمَرَةِ الصَّبْرِ.» (ابن قتیبه، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۲): (ترجمه: زمانی که بزرگمهر در زندان بود، کسری برای وی نوشت: ثمره علم و عقل تو این بود که سزاوار مرگ شدی! بزرگمهر در

جوابش نوشت: اگر بخت و اقبال با من باشد از ثمره عاقل بهره مند می شوم و اکنون که بخت با من نیست از ثمره صبر، بهره می برم.

۴- قَالَ حَكِيمُ الْفَرَسِ: «لِكُلِّ شَيْءٍ دَاعِيَةٌ وَسَبَبٌ؛ وَسَبَبُ الْمُدَارَاةِ وَقُورُ الْعَقْلِ...» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۶۸): (ترجمه: هر چیزی سبب و علتی دارد و سبب مدارا، بسیاری عقل و خرد است.)

در کلیله و دمنه نیز که سرشار از حکمت‌های ایرانی است آمده است: «كَمَا أَنَّ الرَّجُلَ لَا يُبْصِرُ إِلَّا بِعَيْنَيْهِ وَلَا يَسْمَعُ إِلَّا بِأُذُنَيْهِ، كَذَلِكَ الْعِلْمُ، إِنَّمَا تَمَامُهُ الْحِلْمُ وَالْعَقْلُ وَالشَّبْتُ.» (ابن مقفع، ۱۴۱۶: ۳۴۴): (ترجمه: همان گونه که آدمی جز با چشمش نمی بیند و جز با گوشش نمی شنود دانش نیز چنین است، همه معرفت و دانش عبارت است از صبوری، عقلانیت و متانت و تفکر.)

در کلیله نصرالله منشی آمده است: عقل عمده سعادت و مفتاح نهمت است و هر که بدان فضیلت متحلی بود و جمال حلم و ثبات بدان پیوست سزاوار دولت و شایان عز و رفعت گشت. (ابن مقفع، ۲۵۳۵: ۴۰۸)

تنها موردی که در این خصوص در منابع اسلامی به آن دست یافتیم عبارت زیر از آمدی در غرر الحکم است^(۵): «سنة تختبر بها عقول الناس الحلم عند الغضب...» (آمدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۵۱۱): (ترجمه: سه چیز است که عقل آدم‌ها با آن سنجیده می شود: صبر در هنگام خشم.)

پی‌نوشت‌ها

(۱) از کتاب متنبی و سعدی دو روایت فارسی و عربی در دست است. در روایت فارسی، نقد مؤلف از سعدی بسیار ملایم است. اما در روایت عربی، به هیچ روی چنین نیست. (عابدی، ۱۳۹۱: ۱۶۳)

(۲) شاهد زیر نمونه‌ای از مواردی است که نشان می‌دهد محفوظ خود را در کتاب متنبی و سعدی به تکلف انداخته است. سعدی مضمون «خطر دشمن ضعیف» را از زبان زال نقل کرده است:

دانی که چه گفت زال با رستم گرد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
(گلستان)

محفوظ (۱۳۳۶: ۱۷۱) با حذف مصراع اول بیت سعدی، نام «زال» و «رستم» را حذف کرده، با استناد به مصراع دوم مدعی شده است شعر سعدی وامدار شاعری عرب به نام «بستی» است:

لا يستخفن الفتى بعدوه أبدا وإن كان العدو ضئيلا
(ابوالفتح بستی)

حال آنکه ابوالفتح بستی از کاتبان محمود غزنوی، شاعری ایرانی و دوزبانه است که از عوامل انتقال اندیشه‌های ایرانی به ادب عربی محسوب می‌شود. (آذرنوش، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۹)

حیرت‌آور اینکه محفوظ در پاورقی همان صفحه، این بیت از شاهنامه:

که دشمن اگر چه بود خوار و خرد نبایدت او را به پی بر سپرد

را به عنوان شاهد آورده ولی بیت قبل آن را نیاورده تا معلوم نگردد که این مضمون از امثال رایج (داستان) بوده و گوینده آن موبد است:

اگر چه بسال اندک ای راستان درین کار موبد زدش داستان
(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۴)

برای اطلاع از نمونه‌های دیگر (نک: سبزیان پور و رضایی، ۱۳۹۲)

- (۳) یوسفی در شرح گلستان (۱۳۸۱: ۸۰۰) و بوستان (۱۳۶۸: ۵۴۶) به ترتیب با نقل ۸۲ و ۸۴ مورد از شواهد کتاب سعدی و متنبی دیدگاه‌های حسینعلی محفوظ را مورد تأیید قرار داده است. (نقل از سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۵۱)
- (۴) خزائلی (۱۳۶۸: ۱۸-۲۵) در شرح گلستان با استناد به ۱۰۷ آیه، ۶۸ حدیث و ۶۰ مثل و ۴۳ بیت عربی و نیز در شرح بوستان با استناد به ۱۷۵ آیه از قرآن کریم، ۵۰ روایت، ۳۹ بیت عربی و ۲۰ مثل عربی به مضامین مشابه در گلستان و بوستان و ادب عربی اشاره کرده است (نقل از سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۵۱)
- (۵) آمدی پانصد سال پس از وفات امام علی (ع)، در کتاب *غرر الحکم* ۱۰۷۶۰ حدیث بدون سند از امام علی (ع) نقل کرده در مقدمه به دخل و تصرف در سخنان منسوب به علی (ع) اشاره کرده است: «من اسانید آن را برای حفظ اختصار انداختم و آخر کلمات را هم چون ذوق و طبع مایل به سجع بود و به گوش خوش تر می آید، مسجع قرار دادم! و آن را *غرر* نامیدم». در این کتاب بسیاری از حکمت‌های منسوب به ایرانیان قبل از اسلام که در آثار جاحظ و ابن قتیبه و ثعالبی و... آمده، به امام علی (ع) نسبت داده شده است. محققان از جمله ناصر مکارم شیرازی در صحت اسناد این سخنان به امام علی (ع) تردید کرده‌اند. (آذرنوش و سبزیان پور، ۱۳۹۲)

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۳)، «ابو الفتح البستی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۶، ۹۵-۹۹.
- آذرنوش، آذرتاش و وحید سبزیان پور (۱۳۹۲)، «مقیاسهٔ کتاب *غرر الحکم* با متون عربی قرن سوم تا پنجم»، *مروارید خلیج فارس*، (پژوهش‌های ایران‌شناسی در بزرگداشت استاد احمد اقتداری)، نشر گستره، ۲۳-۳۸.
- آمدی، ابوالفتح عبدالواحد التمیمی (۱۳۷۱)، *غرر الحکم و درر الکلم*، تحقیق: علی رضا برازش، تهران: امیرکبیر.
- ابن قتیبه الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (بی تا)، *عیون الاخبار*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۴۱۶)، *الحکمة الخالدة*، تحقیق عبد الرحمان بدوی، بیروت: دار الأندلس.
- ابن مقفع، عبد الله (۲۵۳۵)، *کلیله و دمنه*، انشای ابوالمعالی نصر الله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن مقفع، عبد الله (۱۴۱۶)، *کلیله و الدمنه*، دقق فیها و علق علیها و نسقها الشیخ الیاس خلیل زخریا، دار الأندلس للطباعة و النشر و التوزیع.
- خزائلی، محمد (۱۳۶۸) *شرح گلستان*، سازمان انتشارات جاویدان
- سبزیان پور وحید (۱۳۸۹) «عرب زدگی در شرح و تحلیل متون ادب فارسی»، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نظریه و نقد ادبی در ایران*، به کوشش محمد فتوحی، خانه کتاب، ۵۰-۱۲۵.
- سبزیان پور وحید و صدیقه رضایی (۱۳۹۲) «نگاهی تازه به داستان قدیمی سعدی و متنبی»، *پژوهشنامه نقد ادب عربی*، شماره ۶ (۶۴/۶)، ۱۳۳-۱۶۱.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۱)، *گلستان*، شرح و توضیح، غلامحسین یوسفی، چاپ ششم، تهران: خوارزمی.
- الطرطوشی، محمد بن الولید (۱۹۹۰)، *سراج الملوك*، تحقیق جعفر البیاتی، الطبعة الأولى، ریاض، الریس للکتب و النشر.
- عابدی، کامیار (۱۳۹۱)، *جدال با سعدی در عصر تجدد*، دانشنامهٔ فارس با همکاری مرکز سعدی شناسی
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، *شاهنامه*، چاپ چهارم، انتشارات هرمس
- محفوظ، حسینعلی (۱۳۳۶)، *متنبی و سعدی*، طهران، چاپخانهٔ حیدری.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۸) *تصحیح و توضیح بوستان سعدی*، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۱)، *تصحیح و توضیح گلستان سعدی*، چاپ ششم، تهران: خوارزمی.



فصلنامه کارنامه متون ادبی دوره عراقی

سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹ هـ ش، صص. ۱۰۱-۱۰۸

جایگاه گزاره‌های پرسشی در اشعار باباطاهر

وحید مبارک*

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

جدای از زبان ساده و بی‌پیرایه باباطاهر، داستان ملاقات طغرل با او (قرن پنجم)، مهم‌ترین واقعه‌ای است که از او نقل شده است. از داستان ملاقات باباطاهر و طغرل سلجوقی می‌توان به جایگاه اجتماعی باباطاهر در میان مردم و توانمندی وی برای حل مشکلات بزرگ اجتماعی را دریافت کرد. البته سفارش قرآنی باباطاهر به طغرل برای عدل و احسان و مجموعه کلمات قصارش به عربی، بیانگر انس او با کتاب آسمانی و تبحر در عربی است. (ر.ک: شریفی، ۱۳۸۷: ذیل باباطاهر و باباطاهر، ۱۳۹۶: ۳-۵)

حال اگر آثار مکتوب یک ملت را نشانه فرهنگ آنان بدانیم، باید اشعار شاعران را نیز نماینده هویت، شخصیت و اندیشه آنان تصور کنیم. البته اگر شاعری بتواند هم افکار و احساسات و اندیشه‌های خود را بیان کند و هم اشعارش را آینه‌ای برای شناخت اجتماعش بسازد، بی‌گمان توانمندی ویژه‌ای را از خود بروز داده و سخن خود را از سطح عادی گفتار به سطح برتر یا نمط عالی و به تبع آن به ماندگاری، نزدیک ساخته است. دوییتی‌های باباطاهر، احوال فردی و برخی نکات اجتماعی روزگار او را بازتاب داده‌اند. چون شعر، میدان مغالزه و گفت‌وگوی یک‌طرفه است، حضور شاعر در آن به عنوان عاشق و حضور معشوق عرفانی‌زمینی به عنوان مخاطب در آنها دیده می‌شود، به عبارت دیگر، در شعر، معشوق، مخاطب گفت‌وگویی یک‌طرفه است که وی اغلب در آن سکوت می‌کند و این عاشق یا شاعر است که دریافت‌ها و عواطف خود را بی‌دریغ در آنجا به نمایش می‌گذارد و از آنها سخن می‌گوید. همین گفته‌های بی‌جواب عاشق، نشان می‌دهد که این گفته‌ها، علاوه بر اینکه نیازی به پاسخ ندارند، معشوق هم دارای منزلت و مکانتی بس عالی و والا است و چنان عالی‌مقام است که در برابر عاشق یا شاعر لب به سخن نمی‌گشاید. اینجاست که جمله‌های این گفت‌وگوی یک‌طرفه که با سکوت معشوق همراه است به خواسته‌ها و سخنانی با اغراض ثانوی بدل می‌شود تا عاشق خواسته‌های مختلف خویش را بی‌خویشنداری و ترس با معشوقی که بسیار نزدیک است اما دست کوتاه شاعر امکان دستیابی به او را فراهم نمی‌کند. بیان کند و از این درد دل کردن و رنج روح گفتن حظی روحانی ببرد.

گویا ساخت پرسشی، برای نیاز ارتباطی و نیز خارج کردن گفتار از حالت تکراری و معمولی (هنجارگریزی) صورت می‌گیرد. گاهی این تغییر برای کسب اطلاع یا «طلب فهم یک امر مجهول» (رجایی، ۱۳۵۰: ۱۴۲) است که بهره ادبی خاصی ندارد و پرسشگر از طریق پاسخ آن به مجهولش، آگاهی پیدا می‌کند، اما آنجا که پرسش با راه و رسم پرسش؛ یعنی با لحن و آهنگ یا واژگان پرسش مطرح می‌شود، ولی قصد از آن اظهار شادی و اندوه،

تمنا، شگفتی، اخبار یا التزام و اموری غیر از پاسخ شنیدن و خبردار شدن است، جنبه ادبی می‌یابد و اهدافی فراتر از پرسش معمولی را دربرمی‌گیرد. این اغراض یک‌بار، در ساخت جمله و یک‌بار در ساخت کلی متن از حیث بسامد و نیز در شکل به هم پیوسته آن، می‌توانند بررسی شوند. این دو شکل، پرسش در یک جمله و پرسش در یک قالب، مثل غزل یا قطعه و دوبیتی یا رباعی، جدای از بررسی ساخت نحوی است که جایگاه ادات پرسش را در جمله‌ها بررسی می‌کند و از تقدیم و تأخیر و بسامد آن به نتایجی دست می‌یابد.

وقتی شاعری چون باباطاهر، دوبیتی‌ای را به پرسش اختصاص می‌دهد، باید دنبال این بود که چرا در کلیت سخنش، این شکل را گنجانده است؟ با دقت در خود این اشعار است که می‌توان دریافت که قصد شاعر، توصیف احوال خودش است یا با ارجاع به جامعه است و می‌خواهد، برون‌گرایانه، احوال اجتماعی را نشان دهد یا تشویق‌گرایانه احوال برتری معشوق را بیان می‌کند یا وزن، قافیه، ترکیب‌ها، تشبیه‌ها، استعاره‌ها و به عبارتی، جنبه ادبی گفتمان حاکم بر متن را به نمایش بگذارد. به دیگر سخن، توصیف، تشویق، ارجاع و جنبه ادبی، اشکال مختلف گفتمان حاکم بر متن هستند. برخلاف دوره‌های پیشین، در دوره معاصر، به دلیل ساده‌نویسی، از کاربرد پرسش‌های بلاغی، به شدت کاسته شده و اغلب از انکار و تأکید استفاده شده است، اما آیا می‌توان پنداشت که اغراض ثانوی، تنها منظور مورد نظر گوینده هستند و متن و خواننده در درک و دریافت آنها، هیچ مداخله‌ای ندارند و بهره‌ای نمی‌برند؟ باید گفت که نظریه ادبی روزگار معاصر، سه محور برای پژوهش‌های ادبی مشخص کرده است: مؤلف، متن و مخاطب که با شالوده‌شکنی، ساختارگرایی و هرمنوتیک ارتباط دارند. (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۰: ۱)

به گمان نگارنده، مؤلف، متن و خواننده باید توان آن را داشته باشد که بتواند پیامی مجازی و ثانوی را گزارش کنند. «بیان هنری با اسلوب پرسشی... که برای تنوع، شریک کردن خواننده با خود در خوانش متن، خروج از هنجار عادی زبان به اقتضای حال و مقام برای تأثیر بیشتر بر مخاطب، مبالغه در معنا و کوشش برای ابهام‌سازی و ابهام‌زدایی و اهداف دیگر» (آقاحسینی، ۱۳۹۰: ۱۳۲-۱۶۱) انجام می‌گیرد از راه‌های توانمندسازی زبان و استوارسازی محمل اندیشه و لذت‌بخش کردن انتقال معنا هستند و سبب تعامل و همکاری مؤلف، متن و خواننده می‌شود. این جستار کوشیده است، معانی ثانوی و مجازی پرسش‌های مطرح‌شده در اشعار باباطاهر را بیابد و با تمرکز بر معانی بلاغی، به وجوه ادبی زبان در این پرسش‌ها پردازد.

در سبک سخنوری باباطاهر، استفاده از جمله‌های پرسشی و نیز قالبی که به کلی با سؤال پرشده را هم می‌توان دید. جمله‌های پرسشی با آهنگ یا کلمات، قیدها و صفت‌های پرسشی، بیشتر از یک‌پنجم سخن باباطاهر را تشکیل می‌دهند. کثرت قابل توجه جملات پرسشی در شعر عامه‌گرای باباطاهر، نشان می‌دهد که زبان محاوره و گفتار هم در کاربست عناصر بلاغی، همچون زبان رسمی عمل می‌کند، ولی می‌دانیم و می‌بینیم که زبان محاوره معاصر چنین نیست. شاید این فراوانی پرسش‌ها در شعر باباطاهر، دلیلی بر دخل و تصرف شدید در اشعار او باشد. (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۹۱ و معدن‌کن، ۱۳۸۲: ۱۲۵-۱۲۸) یا اینکه تأثیر شدید وی را از قرآن مجید نشان می‌دهد که بیش از ۱۲۶۰ پرسش بلاغی دارد و بنیان علم بلاغت در عربی و به تبع آن در فارسی است.

نکته شگفت‌انگیز در این بخش آن است که چند غرض ثانوی اصلی و پرسامد در شعر باباطاهر، با تقدیم و

تأخیر ناهمگون، وجود دارند و چنان ترتیب یافته‌اند که اغلب بر بیش از یک غرض دلالت می‌کنند و دو غرض نفی و تجاهل هر کدام با بسامد ۱۰ مورد پرکاربردترین پرسش‌های دوبیتی‌های باباطاهر را تشکیل می‌دهند. به زعم نگارنده، بخشی از غرض نفی و انکار شاعر، بیانگر اعتراض و نپذیرفتن است و احوال اجتماعی آشفته ایران در چهار قرن پنجم را نیز می‌نمایاند.

در حوزه ساخت کلی، باباطاهر ۲۶ دوبیتی دارد که دست‌کم، در سه مصراع آنها پرسش‌های بلاغی مطرح شده‌اند و باید گفت که شعر باباطاهر در ساختار کلی حاکم بر متن دوبیتی‌هایش که زبان حال او هستند، به دلیل اشتغال بر بیان احوال فردی و عواطف شخصی، به شدت جنبه توصیفی یافته است؛ هر چند که باباطاهر، اشاراتی نیز به معشوق و جامعه و مردم دارد، بیان توانمندی‌ها و جایگاه برتر معشوق نیز از نظر بسامد در رتبه بعدی اشعار او قرار دارد و پیوسته درخواست‌های عنایت و لطف از معشوق، مضمون اصلی آنها را تشکیل می‌دهد.

اشعار پرسشی باباطاهر کمتر وجه برون‌گرایانه و اجتماعی دارد، اما او نیز از عیب‌گیران، ملول است و لب به شکایت از ایشان گشوده است:

ته که نوشم نه‌ای نیشم چرایی؟ ته که یارم نه‌ای پیشم چرایی؟
ته که مرهم نه‌ای ریش دلم را نمک‌پاش دل ریشم چرایی؟
(باباطاهر، ۱۳۹۶: ۵۰)

اغراض ثانوی استفهام در اشعار باباطاهر

غرض اصلی پرسش، طلب آگاهی و رفع مجهول است، اما گاهی شاعر برای تأثیر بیشتر کلام، به جای سایر انواع جمله، از آن استفاده می‌کند:

۱. تجاهل مفید اغراق

ندونم مو که سرگردان چرایم؟ گهی گریان گهی خندان چرایم؟
همه درمانشان بی درد داران ندونم مو که بی درمان چرایم؟
(همان: ۵۱)

این پرسش‌ها، با ناآگاه نشان دادن شاعر، قصد مبالغه در موضوع سخن را دارد که در بدیع معنوی، تجاهل‌العارف گفته می‌شود.

ندانم لوط و عریانم که کرده؟ خودم جلاد و بی جانم که کرده؟
بده خنجر که تا سینه کنم چاک بینم عشق بر جانم چه کرده؟
(همان: ۶۹)

باباطاهر، گاهی ناآگاهی خود را به قصد اغراق در موضوع به شکل سؤالی بیان کرده است.

۲. نفی و انکار

گلی که خوم بدادم پیچ و تابش به آب دیدگانم دادم آبش
به درگاه الهی کی روا بی؟ گل از مو دیگری گیره گلابش
(همان: ۲۴)

نفی و انکار از پرسامدترین اغراض ثانوی فلهویات باباطاهر به حساب می‌آید.

۳. تأکید و تقریر

چه دیره اینکه دارش آذرینه؟ چه دشته اینکه خونخوارش زمینه
مگر بوم و بر مسکین دلانه؟ مگر صحرای عشق نازینه؟
(همان: ۷۶)

یعنی حتماً بوم و بر مسکین دلان است. این غرض ثانوی نیز پرسامد است.

۴. ملالت ناشی از کثرت

پسندی خوار و زارم تا کی و چند؟ پریشان روزگارم تا کی و چند؟
ته که باری ز دوشم بر نگیری کری سر بار بارم تا کی و چند؟
(همان: ۱۱۷)

یعنی چقدر از خواری، پریشان روزگاری و آمدن و رفتن خسته شدم، کافی است.

سر کوی تو تا چند آیم و شم؟ ز وصلت بی نوا چند آیم و شم؟
سر کویت برای دیدن تو نترسی از خدا چند آیم و شم؟
(همان: ۴۱)

۵. عجز و ناتوانی

الهی واکیا شم واکیا شم؟ مو که بی دست و پایم واکیا شم؟
همه از در برانند و تو آیم تو گراز در برانی واکیا شم؟
(همان: ۴۲)

یعنی نمی توانم نزد کسی بروم.

۶. حیرت و تعجب

فلک در قصد آزارم چرایبی؟ گلم گر نیستی خارم چرایبی؟
ته که باری زدوشم برنداری میان بار سر بارم چرایبی؟
(همان: ۱۰۷)

باباطاهر در اینجا شگفتی خود را از قصد فلک و سرباری او و از به گل اندوده شدن آفتاب و شکستن توبه بیان

کرده است.

۷. تحقیر و تقلیل خود

مورا ای دلبر مو با ته کاره و گرنه در جهان بسیار یاره
کجا پروای مو سوته دیری؟ چو مو بلبل به گلزارت هزاره
(همان: ۷۱)

۸. تعظیم

به آهی گنبد خضرا بسوجم فلک را جمله سر تا پا بسوجم
بسوجم ار نه کارم را بساجی چه فرمایی بساجی یا بسوجم؟
(همان: ۳۳)

در این نمونه، باباطاهر، آه خود را تعظیم کرده است.

۹. تحقیر و تعظیم توأمان

دلا دنگ دلا دنگم دلا دنگ
 همه واژون به مو بی نام و ننگی
 ز دستم شیشه ناموس بر سنگ
 کسی که عاشقه چه نام و چشم ننگ؟
 (همان: ۲۵)

دلی دیرم دلی دیوانه و دنگ
 از این دیوانگی روزی برآیم
 ندونم مو که دیرم نام یا ننگ؟
 که در دامان دلبر برزنم چنگ
 (همان: ۲۶)

تعظیم نام و تحقیر ننگ در سخن بابا طاهر، دیده می‌شود.

۱۰. استبعاد

مدام دل پر آتش دیده تر بی
 ته که هرگز نسوته جانت از غیر
 اساس عیشم از خون جگر بی
 کجا از سوته جانانت خبر بی؟
 (همان: ۸۶)

باباطاهر، با پرسش بی‌خبری و دوربودن آگاهی معشوق را گفته است.

۱۱. آرزومندی و امیدواری

اگر دردم یکی بودی چه بودی؟
 به بالینم حییی یا طیبیی
 اگر غم اندکی بودی چه بودی؟
 از این هر دو یکی بودی چه بودی؟
 (همان: ۹۷)

آرزومندی شاعر برای کم‌شدن دردها و غم‌ها و امیدش با دیدار حبیب و طیب بیان شده است.

۱۲. استیناس و اظهار بی‌اطلاعی

کجا بی جای تو ای یار دلخواه
 همه جا جای ته، مو کور باطن
 که تا مو بسپرم آنجایگه راه
 غلط واتم غلط، استغفرالله
 (همان: ۶۶)

باباطاهر، برای باز کردن سر صحبت، سؤال‌هایی را می‌پرسد یا در آن از حال خودش خبر می‌دهد.

۱۳. شمول حکم

ز یاد خود بیا پروا کریمان
 کیه این تاب داره تا مو دارم
 ازو گو التجا وا که بریمان
 نداره تاب این سام نریمان
 (همان: ۵۴)

در گفتار بابا، بی‌تابی شامل همه می‌شود و حکمی عمومی است.

۱۴. اظهار بی‌نیازی و ناخشنودی

خداوندا به فریاد دلم رس
 همه گویند طاهر کس نداره
 کس بی کس تویی مو مانده بی کس
 خدا یار منه چه حاجت کس؟
 (همان: ۲۴)

شاعر، بی‌نیازی خود را از ماسوی بیان کرده است.

۱۵. جلب ترحم

من دلسوته را لایق ندونی که در دیوان عشاق باخونی
هزاران بارم از خونی، بیو کم ز تو زیرا که بحر بی کروی
(همان: ۱۰۵)

باباطاهر، تسلیم را راه جلب ترحم یافته است.

۱۶. تأکید، جلب ترحم و استیناس

نمی‌پرسی زیار دلفگارت؟ که وا کیان گذشت باغ و بهارت؟
ته یاد مو در این مدت نکنی ندانم و اکیان بی سر و کارت؟
(همان: ۸)

دوییتی باباطاهر، بر احوال‌پرسی تأکید کرده و سر صحبت را با مصراع دوم گشوده و سپس به جلب ترحم پرداخته است.

۱۷. کشف حقیقت

مگر شیر و پلنگی ای دل ای دل به مو دایم به جنگی ای ای دل
اگر دستم رسد خونت بریجم بوینم تا چه رنگی ای دل؟
(همان: ۲۶)

شاعر دوست دارد با ریختن خون دل به کشف و شهود خود برسد.

۱۸. افسوس و دریغ

دلا غافل ز سبجانی چه حاصل؟ مطیع نفس شیطانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل؟
(همان: ۲۸)

باباطاهر از غفلت و طاعت شیطان، در افسوس و دریغ است.

۱۹. یأس و ناامیدی

به این بی‌آشنایی بر کیا شم؟ به این بی‌خانمانی بر کیا شم؟
همه گر مو برون واته آیم ته از در گر برنی و کیا شم؟
(همان: ۴۳)

باباطاهر ناامیدی‌اش از غیر خدا را بیان کرده است.

۲۰. تشویق و تحقیر و نهی

کُشیمان گر به زاری از که ترسی؟ برانی گر به خواری از که ترسی؟
به این نیمه دل از کس مو نترسم دو عالم دل ته داری از که ترسی؟
(همان: ۱۰۱)

تشویق به کشتن عاشق، تحقیر خود در برابر معشوق و نهی او از ترس، خواسته‌های باباطاهر هستند.

۲۱. حُسن طلب

دل‌م دور است و احوالش نزونم کسی خواهد که پیغامش رسونم؟

که دیداری به دیدارش رسونم
(همان: ۴۶)

خداوندا ز مرگم مهلتی ده

شاعر کسی را می‌طلبد که پیغامش را به یار برساند.

۲۲. امر و نهی

دلا اصلاً نترسی از ره گور؟
شوی بنگاه مار و لانه مور؟
(همان: ۱۱۸)

دلا اصلاً نترسی از ره دور؟
دلا اصلاً نمی‌ترسی که روزی

باباطاهر امر به ترسیدن می‌کند و از بی‌باکی برحذر می‌دارد.

۲۳. امیدواری و آرزومندی

واتم آلالیا کی چینمت بار
درخت دوستی دیرآورد بار
(همان: ۲۰)

دیدم آلاله‌ای در دامن خار
بگفتا باغبان معذور می‌دار

شاعر، امید و آرزوی چیدن بار را دارد.

۲۴. تجاهل و عجز و حیرت

غم سوز و گدازم واکه واژم
دگر راز و نیازم با که واژم؟
(همان: ۴۰)

نمی‌دانم که رازم واکه واژم
چه واژم هر که ذونه بنگره فاش

باباطاهر، عجز خود را از افشای راز، حیرت خود را از عمل مردم و اغراق خود را از بی‌یاری آشکار کرده است.

۲۵. توبیخ

ازو پرسم که این چون است و آن چون؟
یکی را لقمه نانی غرقه در خون
(همان: ۵۸)

اگر دستم رسد بر چرخ گردون
یکی را داده‌ای صدگونه نعمت

شاعر، فلک را تحقیر و توبیخ کرده است.

۲۶. تأکید خبر و جلب توجه

مگر مو لوک مست سر قطارم؟
فزودی هر زمان باری به بارم
(همان: ۳۸)

غم عالم همه کردی به بارم
مهaram کردی و دادی به ناکس

تأکید خبر با جلب توجه در دوبیتی باباطاهر همراه شده است.

۲۷. تبتّه و عبرت

که دامان بر جهان افشاندنی بی
مگر یا ویلتا ناخواندنی بی؟
(همان: ۹۳)

به دنیا هیچ کس کی ماندنی بی؟
هنی لاتقنطوا خوانی عزیزم

باباطاهر، عبرت گرفتن از مرگ دیگران را خواسته است.

باباطاهر در قرن پنجم، با اختصاص دادن یک چهارم گفتارش به گزاره‌های پرسشی، نشان داده است که پرسش و گونه‌های مختلف آن در میانه دو سبک خراسانی و عراقی و در زبان شفاهی و بومی همدان، با همان قوت و شاید هم بیشتر از کاربردش در زبان فنی شده سبک عراقی به کار گرفته شده است. در ساخت کلی و جنبه عاطفی گفتار، چون غلبه شعر باباطاهر با وجه توصیفی است و او بیشتر به بیان احوال خودش می‌پردازد، شاهد برتری بسامد کاربرد جملات عاطفی-پرسشی هستیم که بخشی از شخصیت عرفانی-عاطفی باباطاهر را به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد که او شخصیتی عاطفی و مورد توجه و احترام مردم و در پیوند با آنها بوده است. جدای از کلمات قصار باباطاهر، قرار گرفتن بلاغت، با شیوه پرسش، به شکل طبیعی در شعر و زبان باباطاهر، حکایت گر انس بیشتر او با عربی و قرآن مجید است که بیش از هزار پرسش بلاغی را با اغراض ثانوی دارد.

منابع

- آقاحسینی، حسین؛ محمود براتی و فاطمه جمالی (۱۳۹۰)، «اهمیت پرسش در متون عرفانی»، فصلنامه کاوش‌نامه، سال ۱۲، شماره ۲۲، ۱۳۱-۱۶۰.
- باباطاهر، همدانی (۱۳۶۳)، دیوان باباطاهر عربان همدانی، به کوشش وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران: نوین.
- باباطاهر همدانی (۱۳۹۶)، دوبیتی‌های باباطاهر، چاپ اول، تهران: راونیز.
- تجلیل، جلیل (۱۳۶۵)، معانی و بیان، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- رجایی، محمدخلیل (۱۳۵۰)، معالم‌البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، شیراز: دانشگاه شیراز.
- رشیدی، ناصر و ایوب ناصری (۱۳۹۰)، «بررسی ساخت کلان دوبیتی‌های باباطاهر»، فصلنامه بوستان ادب، سال ۳، شماره ۲، ۱۲۳-۱۴۲.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷)، جستجو در تصوف، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- سرّامی، قدمعلی و بهروز خیریه (۱۳۹۱)، «قله‌ای در دماوند»، عرفان اسلامی، سال ۹، شماره ۳۴، ۱۳-۴۶.
- طاهری، حمید (۱۳۸۶)، «سؤال و اغراض ثانوی آن در غزلیات حافظ»، علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال ۱۷ و ۱۸، شماره ۶۸ و ۶۹، ۸۷-۱۱۷.
- فوده، عبدالعظیم (۱۳۷۲)، اسالیب الاستفهام فی القرآن، قاهرة: الرسائل الجامعية.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۴)، زیبایی‌شناسی سخن پارسی (معانی)، تهران: علمی-فرهنگی.
- معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۲)، «شخصیت باباطاهر»، نامه فرهنگستان، شماره ۲۲، ۱۲۵-۱۲۸.
- مولایی، چنگیز (۱۳۸۱)، «چند نکته درباره تصحیح دوبیتی‌های باباطاهر»، نامه فرهنگستان، ۳/۵، شماره ۱۹، ۷۴-۸۳.